



آشنایی با یاران معصومین (علیهم السلام)

مقدمه

میثم فرزند یحیی، ابتدا غلام زنی از طایفه بنی اسد بود، حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) او را خریدند و آزاد کردند. (1) میثم تمّار همان طور که از اسمش مشخص است، خرما فروشی بود که در کوفه زندگی می کرد و از موالیان بود. «موالیان» عجم هایی بودند که در بین عرب ها زندگی می کردند. موالی به ایرانیانی گفته می شد که در بلاد اسلامی زندگی می کردند. به بیان دیگر به ایرانیانی که از شهر و کاشانه خود آمده بودند و در مناطق عرب نشین دنیای اسلام مثل کوفه که یکی از مراکز تشیع بوده، با قبایل عرب زندگی می کردند، موالی گفته می شد. میثم تمّار، مسلمانی فداکار و شیعه ای وفادار و خالص بود و دارای پسرانی بود که همگی از علاقه مندان و پیروان اهل بیت (علیهم السلام) بودند. (2) منطقه ای که جناب میثم پیش از اسلام ساکن آنجا بود و در آن متولد شده بود، منطقه ای به نام ران است که در آذربایجان قرار داشت. (3)

در دیدار اولی که بین میثم و امیرالمومنین (علیه السلام) اتفاق می افتد، حضرت از ایشان پرسیدند که اسم تو چیست؟ میثم در پاسخ گفت: «سالم». حضرت فرمودند: اما پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرمود که پدرت اسم تو را در ایران و در سرزمین خودت، میثم گذاشته است. میثم بسیار متعجب شد که با آنکه کسی از

نام قبلی او خبر نداشته، حضرت از آن خبر داده اند. پس از آن حضرت به میثم فرمودند: از امروز نامت همان میثم باشد و همان نامی که پدرت بر تو گذاشت و همان نامی که رسول خدا (صلی الله و علیه و آله) مرا از آن نام با خبرم کرد.

میثم، جزو حلقه اول یاران امیرالمومنین (علیه السلام) و شیعیان خاص حضرت قرار دارد.

ویژگی های میثم

میثم تمّار از خصائص و ویژگی های فراوانی برخوردار بود. مهم ترین و اصلی ترین ویژگی جناب میثم تبعیت و دلباختگی به حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود به طوری که روح او مالاّمال از محبت و دوستی و پیروی از حضرت بود.

از جمله ویژگی های وی این بود که ایشان خطیب توانا و قابل بود به طوری که با همین سخنوری خود حکومت جور و استبدادی یزید در کوفه را که عبیدالله بن زیاد بر مسند حکمرانیش قرار داشت، به چالش های بسیار و در عین حال دشوار می کشاند و از اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دفاع می کرد. در سخنرانی های خودش مکرراً فضائل بی شمار حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را یادآور می شد و به همین واسطه از حاکمان جبّار اُموی اظهار برائت و دوری می کرد و این عمل وی باعث روشننگری میان مردم شده و عرصه را بر دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) تنگ و ناامن می نمود.

از دیگر ویژگی های جناب میثم مفسّر قرآن بودن ایشان است که در تفسیر این افتخار بزرگ را داشت که از محضر امیر کونین حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) استفاده کرده و شاگردی آن حضرت را نموده است. عبدالله بن عباس که یکی دیگر از شاگردان تفسیر حضرت بود روزی با جناب میثم برخورد کرد و میثم به ابن عباس گفت: آنچه از تفسیر قرآن می خواهی بپرس. من تمام قرآن و تأویل آن را نزد علی (علیه السلام) فرا گرفته ام. ابن عباس، کاغذ و دواتی طلبید تا سخنان میثم را در تفسیر قرآن بنویسد. پس از آن میثم در باره جزئیات شهادت خویش، طبق آنچه از امیر مؤمنان شنیده بود، با ابن عباس صحبت کرد و او را شگفت زده نمود.

(4)

از ویژگی های دیگر ایشان این بود که از اتفاقات آینده خبر می داد چرا که حضرت امیر (علیه السلام) او را از آنها با خبر ساخته بودند. حضرت علاوه بر اتفاقات آینده، از مرگ و میر بعضی از افراد و فتنه ها و حوادث آینده نیز با خبر کرده بودند. مثلاً شهادت خود را پیش گویی می کرد، خبر مرگ معاویه را یک هفته قبل از آن به ابو خالد گفته بود، قیام مختار را در کوفه نیز پیش گویی کرده بود. (5)

از حادثه جان گداز کربلا هم خبر داشت، روزی به زنی به نام جبلة مگی گفته بود: این امت، پسر دختر پیامبرشان را در دهم محرم می کُشند و دشمنان خدا این روز را مبارک می دانند، این داستانی است که مولایم امیر مؤمنان

(علیه السلام) به من خبر داده و فرموده است که همه چیز بر حسین بن علی (علیه السلام) خواهد گریست.

(6)

روزی با حبیب بن مظاهر (از شهدای کربلا) دیدار کرد و با او گفتگوی مفصلی داشت. حبیب، در سخنی اشاره آمیز، خبر از شهادت میثم داد و گفت: گویا پیرمردی را می بینم که در راه دوستی با خاندان پیامبر، او را به دار می زنند و بر چوبه دار، شکمش را می دَرند (اشاره به شهادت میثم در کوفه).

میثم هم در جوابش گفت: من نیز مردی سرخ رو را می بینم و می شناسم که برای یاری فرزند دختر پیامبرش قیام می کند و کشته می شود و سرش در کوفه گردانده می شود (اشاره به شهادت حبیب در کربلا). افرادی که شاهد این گفت گو بودند، سخنان آن دو بزرگوار را مسخره کردند و دروغ پنداشتند، اما چند روزی نگذشت که میثم بر دار آویخته شد و چندی بعد نیز حبیب بن مظاهر در کربلا شهید شد و سر او را نیز بر نیزه زده، به کوفه آوردند. (7)

از دیگر ویژگی های ایشان این بود که از راویان احادیث شریف و پر بار حضرت امیر (علیه السلام) بود.

ارتباط با مولا علی (علیه السلام)

ارتباط میثم با حضرت در زمان خلافت آن حضرت صمیمی تر و بیشتر شد، و در همان زمان بود که حضرت او را از بردگی رهاوند و آزاد کرد.

وی شیفته آن بود که از محضر امیر مؤمنان علی (علیه السلام)، علم و حکمت بیاموزد؛ لذا دل و جان خود را در بست در اختیار معارف علوم علوی گذاشت. حضرت نیز که او را لایق و با استعداد یافتند، دانش و حکمت های فراوانی به وی آموختند، حتی برخی اسرار را که به هر کس نمی توان گفت و آگاهی از حوادث آینده و بلاها و فتنه های زمانه را در اختیار او گذاشتند. از این رو میثم تمار را صاحب سرّ امیر المؤمنین علیه السلام می دانند. (8)

گاهی میثم تمار، گوشه ای از آموخته ها و رازهایی را که از امام خود فرا گرفته بود، با مردم در میان می گذاشت و مایه شگفتی آنان می شد. میثم تمار، رازدار بود و جز به ضرورت و هنگام نیاز، آنچه را که از مولایش فرا گرفته بود، فاش نمی ساخت.

حضرت نیزگاهی به مغازه خرما فروشی او می رفتند و هم صحبتش می شدند و در این دیدارها از قرآن و حکمت های دینی به او می آموختند.

آگاهی از شهادت

میثم، به واسطه آنچه از زبان مولایش شنیده بود، از شهادت خود آگاه بود. حضرت روزی به او فرمود: ای میثم! چه خواهی کرد آن روز که فرزند ناپاک بنی امیه (ابن زیاد) از تو بخواهد از من بیزاری بجویی؟ میثم گفت: نه، به خدا سوگند، هرگز چنین نخواهم کرد.

امام (علیه السلام) فرمود: در غیر این صورت تو را به دار می آویزند و می کُشند. گفت: صبر و مقاومت می کنم. این در راه خدا برایم قابل تحمل است.

از این رو میثم، پیوسته انتظار شهادت داشت و شهادت بر سر عقیده و ایمان را افتخار می دانست و با همه خطرهای و فشارها، هرگز از دفاع و جانبداری خاندان رسالت و خط امامت و ولایت دست برنمی داشت.

میثم یک روز صبح که به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسید، حضرت در چشمان میثم خیره شدند و فرمودند: به خدا قسم روزی را می بینم که به خاطر دوستی تو با من، دست و زبانت را می بُرند و تو را از نخل آویزان می کنند. میثم پرسید: آیا واقعا این اتفاق می افتد؟ حضرت فرمودند: آری به خدای کعبه قسم که این اتفاق می افتد و این رازی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به من گفته است. میثم در پاسخ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت: هرگز پیامبر اکرم دروغ نمی گوید و من ایمان دارم همان چیزی که شما فرمودید، اتفاق می افتد.

نشر فضایل و معارف اهل بیت (علیهم السلام)

مردم کوفه، در آن دوران خفقان، فضایل اهل بیت (علیهم السلام) و مناقب امیر مؤمنان (علیه السلام) را از زبان او می شنیدند. او به توصیه مولا علی (علیه السلام) عمل می کرد و فضیلت های آن حضرت و این خاندان پاک را همه جا نشر می داد، با آن که می دانست او را دستگیر خواهند کرد و از شاخه نخلی به دار خواهند آویخت. حتی آن درخت خاص را هم می دانست کدام است.

گاهی هنگام عبور از کنار آن درخت که حضرت امیر (علیه السلام) به او نشان داده و فرموده بودند که بعداً با این درخت، ماجراها خواهی داشت، می ایستاد و در پای آن نخل نماز می خواند و می گفت: مبارکت باد ای نخل! مرا برای تو آفریده اند و تو برای من روییده ای. و همیشه به آن نخل می نگریست. (9)

فرجام سرخ

وقتی میثم از سفر حج به سوی کوفه برمی گشت، ابن زیاد دستور دستگیری او را داده بود. گماشتگان او در حیره، میثم را پیش از آن که به کوفه و خانه خود برسد، دستگیر کردند. وی هنگام دستگیری، سالخورده و نحیف بود و جز پوستی بر استخوان هایش نمانده بود هر چند قلبی شجاع و دلی نیرومند داشت.

او را پیش ابن زیاد بردند. حرف هایی میان او و ابن زیاد ردّ و بدل شد. ابن زیاد از او پرسید: پروردگارت در کجاست؟ میثم تمّار جواب داد: در کمین ستمگران، که تو نیز یکی از آنانی.

گفت: باید از علی بن ابی طالب (علیه السلام) بیزاری بجویی و به او ناسزا بگویی و گرنه دست ها و پاهایت را بریده و بر دار خواهم آویخت.

میثم گفت: مولایم علی (علیه السلام) به من خبر داده که مرا به دار می آویزی و زبانم را می بُری.

ابن زیاد برای ابراز دشمنی خود، گفت: دست و پایت را می برم و رهایت می کنم تا دروغ مولایت آشکار شود. دستور داد او را به دار آویختند. میثم تمّار بر فراز دار هم، از فضایل علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گفت و اعلام می کرد: ای مردم! هر کس دوست دارد حدیثی از سخنان علی (علیه السلام) را بشنود، پیش از آن که کشته شوم بیاید. من شما را از حوادث آینده تا پایان جهان خبر می دهم. مردم مشتاقانه برای شنیدن سخنانش گرد آمدند و او از فراز دار بر ایشان سخن گفت و فضایل خاندان پیامبر (علیهم السلام) را به گوش مردم می رساند. سرانجام، دشمنان این سخنان را تاب نیاوردند، از این رو به دستور ابن زیاد، زبان او را بریدند و وی را با ضربت نیزه ها بر فراز دار به شهادت رساندند.

مدّتی پیکر پاک او بر سر دار بود و ابن زیاد برای زهر چشم گرفتن از مخالفان اجازه نمی داد آن را پایین آورند. هفت نفر از دوستان غیرت مند او با یکدیگر هم پیمان شدند و یک شب نگهبانان را غافلگیر کردند و جسد را پایین آوردند و آن را به خاک سپردند. مأموران، صبح فردا جنازه را بر دار ندیدند و هر چه گشتند نیافتند. (10) مرقد مطهر و الهام بخش آن شهید راه عقیده و ایمان، در نزدیکی مسجد کوفه است و شیفتگان حق، آن را زیارت می کنند.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

پی نوشت ها:

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 291.

2- بحار الانوار ج 53 ص 113.

3- یاران ایرانی اهل بیت (علیهم السلام).

4- سفینه البحار.

5- رجال کشی ص 80- بحار الانوار ج 42 ص 125.

6- بحار الانوار ج 45 ص 202.

7- نفس المهموم ص 60.

8- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ص 292.

9- رجال کشی ص 86.

10- رجال کشی ص 83.

دفتر نشر فرهنگ و معارف اسلامی مسجد هدایت
سعید بلوکی